

چرا حکومت ایران رفرم پذیر نیست؟

فاضل غیبی

از همان فردای انقلاب اسلامی بازار تئوری پردازی درباره عوامل و اوضاعی که بدان منجر شد داغ بود. در آن روزها کسی تصور نمی کرد که ارتجاعی ترین جناح آخوندی بتواند قدرت را قبضه کند. اینک ۳۸ سال از عمر حکومت اسلامی می گذرد و با آنکه کشور در سایه آن به پس رفت در همه زمینه ها محکوم شده است، پایگاه قدرت "آخوند سنتی" پیوسته محکم تر می شود. نفوذ و قدرت حکومت اسلامی چند ماه پیش با شرکت اکثریت ایرانیان که چیزی جز تأیید کل حاکمیت نبود به نقطه اوج رسید.

در این میان شرکت میلیونی تحصیل کردگان و کسانی که خود را مخالف بنیادگرایی اسلامی می دانند چشمگیر بود. شور و شوق مردم در خیابان های تهران و هجوم انبوه ایرانیان خارج از کشور به کنسولگری ها برای شرکت در رأی گیری چنان بود که گویی مردم کشوری دمکراتیک در برابر انتخابی سرنوشت ساز قرار گرفته اند و با رأی خود سرافرازانه مسئولیت شهروندی شان را به رخ جهانیان می کشند.

اینکه «ستیزه گری و کوشش برای سرنگونی قهرآمیز حکومت به برآمدن حکومتی قهرآمیزتر می انجامد» و «باید بتوانیم بجای مبارزه با حکومت تمرین دمکراسی کنیم و در پی یافتن اهداف مثبت برای آینده باشیم»... از جمله درس هایی هستند که نسل حاضر ایرانیان آموخته اند و بدین سبب شرکت کنندگان در انتخابات اخیر اغلب بر این نظر بودند که اگر شرکت در آن حتی قدمی کوچک در راه بهبود اوضاع باشد، بهتر از تشنج فزایی و آب به آسیاب گروه های خشونت طلب ریختن است! "دمکراسی" پدیده سیاسی-اجتماعی است که در آن انتخاب نهادهای سیاسی و مسئولان حکومتی رکن مهمی است، اما دمکراسی بعنوان موجودی زنده دارای اندام دیگری (مانند: مصونیت حقوقی شهروندان، آزادی تبلیغات سیاسی، تفکیک قوای سه گانه، جوابگویی مسئولان حکومتی...) نیز هست و اختلال در یکی از آنها آن را چنان مسخ می کند که به وسیله ای برای توجیه و تحکیم خودکامگی بدل می شود.

امروزه در میان بخش بزرگی از ایرانیان این باور نهادینه شده که تنها راه تحول مثبت برای ایران از همبستگی آگاهانه و مسالمت آمیز مردم می گذرد، اما نکته این است که حکومت اسلامی ایران از کدام ماهیت برخوردار است و تا چه حد خواهد توانست جوابگوی خواسته های مردم باشد؟

کوتاه سخن، به نظر نگارنده، با "نظریه توتالیتراریسم" به بهترین وجه می توان ماهیت و ویژگی های حکومت اسلامی در ایران را بازشناخت و در این جستار در تأیید این نظریه، جنبه ای ناشناخته از رژیم توتالیتر بررسی می گردد.

توتالیتراریسم نظام نوینی است که در پیامد رشد صنعت پدید آمد. اگر صنعتی شدن کشور با گسست ها و بحران های اجتماعی-فرهنگی توأم شود، زمینه لازم برای ایدئولوژی های توتالیتر فراهم می شود. بدین صورت که با سرازیر شدن روستاییان به شهر، بدنبال کار در مراکز صنعتی تازه تأسیس، قشری عظیم به حاشیه شهرها اضافه می شود که از فرهنگ و اعتقادات روستایی خود گسسته، اما هنوز فرهنگی را که جانشین آن شود نیافته است. این موقعیت بحرانی قشر مزبور را آماده پذیرش باورها و شعارهای ساده انگارانه می کند.

در کشورهایی مانند فرانسه و انگلستان رشد خودآگاهی ملی موجب جذب این قشر در جامعه شهری شد، اما در کشورهایی مانند: روسیه، آلمان، ایتالیا.. روستاگریختگان و کارگران بیکار، جذب ایدئولوژی های فاشیستی و استالینی شدند.

رژیم های هیتلری و استالینی، پیش از انقلاب اسلامی "دو نمونه از مدل توتالیتر" (هانا آرنه) را تشکیل می دادند. نگاهی به جامعه ایران در آستانه انقلاب اسلامی بخوبی نشان می دهد، که در پیامد تأسیس پرشتاب مراکز صنعتی چنین قشری در شهرهای ایران رشدی تصاعدی یافت و با شروع اعتراضات دمکراسی طلبانه مردم، این قشر به رهبری ملایان به میدان آمد و بزودی همه نیروی های رقیب و مخالف را از میدان بدر کرد. بدین ترتیب جنبش نوینی پدید آمد که ایدئولوژی آن به نام "اسلام سیاسی"، با شناخت مردم ایران از اسلام تفاوت داشت و چیزی نبود جز باورها و شعارهای "چپ روسی" با رنگ اسلامی.

تشابهات رژیم اسلامی با دو نمونه پیشین از رژیم توتالیتر شگفت‌انگیز است. هرچند که میان این سه نمونه طبعاً اختلافاتی نیز دیده می‌شود.

مثلاً اگر اقتصاد تسلیحاتی، رژیم هیتلری را مجبور ساخت به جنگ جهانی دامن زند و در نتیجه عمرش بیش از ۱۲ سال نپایید، رژیم استالینی علیرغم فجایع پی در پی توانست هفت دهه دوام آورد.

مثال دیگر: رژیم‌های هیتلری و استالینی تسلط بر جهان را از راه پیشرفت علمی و فنی و بالاخره تسلیحاتی پیگیری می‌کردند، درحالیکه رژیم تهران راه تخریب و تشنج آفرینی در منطقه و جهان را در پیش گرفته است.

"مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم" و بطور کلی "تمدن فاسد و سودجوی غرب"، در راه رسیدن به "جهانی پرعدل و داد"، اگر در آستانه انقلاب شعار چپ بود، امروزه در میان ایرانیان در داخل و خارج از کشور به باور همگانی بدل شده است و رمز گسترش قدرت و نفوذ حکومت اسلامی را نه در باورهای مذهبی، بلکه در فراگیری همین باورها جستجو باید کرد. به همین سبب نیز پایگاه رو به گسترش رژیم اسلامی نه اقشار عقب افتاده مذهبی، بلکه اقشار وسیع "غیرمذهبی" و "تحصیل‌کرده" هستند که هرچند اکثراً خود را مخالف رژیم اسلامی می‌شمارند، با همدردی برای "موضع ضدامپریالیستی"، در نهایت پشتیبان حکومت اسلامی هستند.

این اقشار در میدان جاذبه‌ای فلج‌کننده میان دو قطب گرفتارند و همین نقطه قدرت رژیم است. بدین صورت که آنان شاهد و درگیر نابسامانی ایران هستند، اما به سبب ترس از تسلط "قدرت‌های خارجی جهان‌خوار و استثمارگر" به بقای رژیم و حفظ "استقلال ملی" رضایت می‌دهند. آنان از دشنام‌گویی به اسلام و آخوند ابا ندارند، اما به محض آنکه یکی از سرمداران رژیم وعده بهبود اوضاع بدهد، از شور و امید به وجد می‌آیند.

با این مقدمه به مطلب اصلی این نوشتار می‌رسیم و آن بررسی تفاوت ماهوی میان سه سیستم حکومتی دمکراتیک، دیکتاتوری و توتالیتر است:

۱) در جامعه‌ای که در آن نظام دمکراتیک حاکم است بنا به قانون اساسی (بعنوان "قرارداد اجتماعی") حقوق و وظایف شهروندان و نهادهای حکومتی مشخص شده است و همه شهروندان در هر رتبه و مقامی از حقوقی برابر و خدشه‌ناپذیر برخوردارند. دمکراسی از سویی پرثبات‌ترین نظام حکومتی است و از سوی دیگر جامعه‌ای است "بحرانی"، که همواره با افشای نارسایی‌ها برای غلبه بر آن‌ها می‌کوشد. دمکراسی را به لوکوموتیوی می‌توان تشبیه کرد که به نیروی درونی همواره به پیش می‌رود. از اینرو پس از "شهرنشینی" نقطه عطف دوم در تاریخ بشر است که بدان "مدنیت" واقعی تحقق خواهد یافت و هرگاه در همه جهان گسترده گردد، تاریخ شایسته انسان آغاز خواهد شد.

۲) رژیم‌های دیکتاتوری بازماندگان حکومت‌های خودکامه بدوی هستند. این نوع حکومت‌ها امروزه در ظاهر خود را بر قانون اساسی، سیستم حزبی و نهادهای انتخابی استوار می‌دانند، اما باطناً هیچگونه حق ذاتی برای افراد و گروه‌های مردم نمی‌شناسند. آن‌ها مادامی که افراد با حکومت مخالفتی نکنند آزادی‌های فردی و خصوصی را تحمل می‌کنند. از سوی دیگر مجبورند اکثریت جامعه را پشتیبان خود نگهدارند. بنابراین رژیم دیکتاتوری تنها بر جامعه‌ای با سرشت قرون وسطایی که به حقوق سیاسی خود آگاه نیست برقرار می‌ماند. در همین چند دهه گذشته با بالا رفتن آگاهی شهروندان و رشد جامعه مدنی، بسیاری کشورهای دیکتاتوری (در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) به دمکراسی گذار کردند.

۳) در حکومت توتالیتر، رهبر با تکیه بر ایدئولوژی غالب از طریق حزبی یکپارچه تمامی حقوق سیاسی، مدنی و حتی خصوصی افراد جامعه را قبضه می‌کند. حکومت توتالیتر معمولاً در دوران استقرار، با سرکوب هرگونه مخالفت و دست زدن به کشتارهای عامدابی رویه به افراد جامعه القا می‌کند که پایبند هیچگونه حقوق سیاسی، فردی و حتی خصوصی نیست و مرگ و زندگی هر فردی در هر لحظه‌ای در دست اوست و تنها سرسپردگی به رژیم می‌تواند باعث ایمنی شود. حکومت توتالیتر به هیچ عرف، سنت و یا موازین اخلاقی، حقوقی و یا فرهنگی پایبند نیست و حاضر است همه چیز را در راه حفظ قدرت قربانی کند.

از شگفتی‌های رژیم توتالیتر این است که چون خود را فراطبقاتی و فراملی می‌داند، حتی در برابر طبقه‌ای که او را به قدرت رسانده نیز مسئول و خدمت‌گذار نیست:

هیتلر یک سال و نیم پس از قدرت یابی یک شبه همه سران سازمان SA را تیرباران کرد و بدین طریق سازمان توده ای را که در به قدرت رسیدن او نقش اساسی داشت و در این میان به ۴ میلیون عضو رسیده بود از میان برداشت. برای کمونیست های روسی نیز سرمایه گذاری در صنایع سنگین و نظامی نسبت به برآوردن نیازهای "طبقه کارگر" اولویت تام داشت.

بنابراین باید پرسید، رژیم توتالیتر به کدام قشری تکیه دارد و "پشتیبانی توده" را چگونه بدست می آورد؟ پاسخ این است که به لحاظ ساختاری، رژیم توتالیتر بر خلاف دیکتاتور که همه قدرت را در دست شخص خود می گیرد، مجبور است قدرت بیکرانی را که بدست می آورد، به مراتب در میان وابستگان خود تقسیم کند و آنان را در حیطه قدرتشان مالک جان و مال مردم قرار می دهد.

یک عضو حزب نازی و یا کادر حزب کمونیست عملاً مالک جان و مال مردم در حیطه قدرتش بود. او می توانست بدون بازخواست هر متهم "یهودی"، "عنصر نامطلوب" و یا "ضدانقلابی" را مورد تجاوز و حتی کشتار قرار دهد. از سوی دیگر از آنجا که کادرهای حزبی (معمولاً بدون تحصیلات و تخصص) تنها به سبب وابستگی به جریان مسلط به قدرت رسیده اند، با تمام قوا از رژیم دفاع می کنند. زیرا بخوبی می دانند که قدرتشان ناموجه است و از این واهمه دارند که در صورت سقوط رژیم مورد بازخواست و مجازات قرار گیرند.

بدین ترتیب از آنجا که اقلیتی سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم توتالیتر گره می زند و با تمام وجود از آن دفاع می کند اکثریت جامعه دست بسته رژیم می شود و مخالفتش ممکن است به جنگ داخلی منجر شود، اما به هیچ وجه باعث عقب نشینی رژیم نخواهد شد!

رژیم های توتالیتر بر مجموعه کادرهای حزبی، دولتی و نهادهای تبلیغی تکیه دارند که به مراتب و درجات سهمی از کل قدرت سیاسی گرفته اند. آنان بخوبی می دانند که هرگونه تغییر و تحولی به سقوط کامل از مواضع قدرت منجر خواهد شد. بدین سبب نیز هر فرد و یا حتی جناحی را که خواستار کمترین تغییری در خط مشی رژیم باشد با تمام قوا سرکوب می کنند.

نکته مهم در این میان اینکه رهبر رژیم توتالیتر نیز در نهایت از قدرتی نمایشی برخوردار است، بدین معنی که مقام رهبری او نیز منحصرأ مدیون دفاع از ایدئولوژی رژیم است و حتی اگر بخواهد نمی تواند مسیر دیگری جز آنکه او را به رهبری رسانده است در پیش گیرد.

سه رویداد تاریخی زیر مثال های خوبی برای این واقعیت اند:

(۱) تا سال ۱۹۴۱ م. آلمان هیتلری تمامی اروپا را از نروژ تا یونان و از فرانسه تا لهستان تسخیر کرده بود. تاریخ پژوهان در این هم رأی هستند که اگر هیتلر پیش از حمله به روسیه چند سالی صبر می کرد، به چنان قدرت اقتصادی و نظامی بدل می گشت، که ممکن بود حتی بدون جنگ بر همه دنیا مسلط شود. اما اعمال چنین سیاستی در برابر کادرهای حزب نازی که از پیروزی های پی در پی سرمست بودند ممکن نبود.

(۲) شوروی پس از استالین که (حتی هانا آرت آن را دیگر توتالیتر نمی دانست) در عین ورشکستگی اقتصادی و سیاسی، از آنجا که میلیون ها کادر حزبی از آن تغذیه می کردند، ۳۸ سال طول کشید تا بالاخره در نتیجه کشاکش های درونی فروپاشید.

(۳) پس از اعتراض گسترده به نتایج اعلام شده انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ تا جمعه ۲۹ تیر مشخص نبود که رهبر حکومت اسلامی طرف کدام جناح را خواهد گرفت. حمایت او از "جنبش سبز" می توانست به پشتیبانی اکثریت عظیم مردم و بهبود حیثیت حکومت اسلامی در جهان منجر گردد، اما از آنجا که باعث جابجایی هایی در بدنه نظام می شد، با مخالفت قاطع خامنه ای روبرو گشت.

بنابراین بر خلاف آنچه تا بحال تصور می شد، رژیم های توتالیتر پس از استقرار تنها در خدمت کادرها و عواملی عمل می کنند که پاسدار رژیم در نهادهای حکومتی، حزبی و تبلیغی هستند. این واقعیت در چهار دهه گذشته باعث پسرفت همه جانبه کشورگشته و در آینده نیز سرنوشتی شوم را برای ایران تعیین خواهد کرد. زیرا این قشر که سوار بر شعارها و تبلیغات "ضدامپریالیستی" به قدرت رسید، نه می خواهد و نه می تواند به سازندگی کشور دست زند. از اینرو

تنها راه حفظ قدرت را در "کوبیدن بر طبل ضدامپریالیستی" یافته است، تا توده ایرانی را با توجه به "خطر حمله، اشغال و تسلط اجنبی" تا به آخر در بیم و امید نگه دارد.